

اصل پدری و اساس خانواده از بین نرفت بلکه مقام طبیعی خود را احراز کرد، و اختیارات را تفویض قدرت‌های کشوری و لشکری نمود.^{۲۳}

به نکته سومی هم اشاره دارد: اتحاد شوروی را حکومت کارگری نمی‌شناسد. این نکته به خصوص با توجه به جو سیاسی دوره ۳۲-۱۳۲۰ قابل توجه است چرا که در این دوره حزب توده این نظر را بشدت تبلیغ می‌کرد. بازرگان گفت دولت اتحاد شوروی بر مبنای استثمار اقتصادی و استبداد سیاسی بنیان شده و نتوانسته است تضاد طبقاتی جامعه شوروی را به نفع طبقه کارگر حل و فصل کند. عنصر سرمایه همچنان به استثمار کارگر ادامه می‌دهد و «در داخل ممالک کارگری باز شالوده‌های حکومت سرمایه‌داری و اصول زورگویی باقی است».^{۲۴}

تا آنجا که ما می‌دانیم در آن دوره انتقاد از اتحاد شوروی و معرفی نظام این کشور با عنوان سرمایه‌داری دولتی عمدتاً توسط حزب زحمتکشان ایران - نیروی سوم - به رهبری خلیل ملکی مطرح شد.^{۲۵} خلیل ملکی در این مورد سلسله مقالاتی نوشت که بعدها با عنوان سوسیالیسم و سرمایه‌داری دولتی منتشر کرد. در این کتاب ملکی به کتاب بازگشت از شوروی به قلم نویسنده فرانسوی اندره ژید استناد می‌کند، و تضاد میان واقعیات جامعه شوروی و تئوری‌های مارکسیستی را منعکس می‌نماید.^{۲۶} احتمال می‌رود برخی موضوعاتی که درباره شوروی در کتاب کار در اسلام آمده به نقل از مقالات ملکی باشد.

بازرگان اصل مطالب کار در اسلام را در دهه ۱۳۲۰ نوشت. محتوای

۲۳- بازرگان، کار در اسلام، ص ۳۷.

۲۴- بازرگان، کار در اسلام، ص ۳۶.

۲۵- برای مطالعه این جریان رجوع کنید به پیشداد، امیر و کاتوزیان، محمدعلی همایون، یادنامه خلیل ملکی (شرکت سهامی انتشار، تهران، ۱۳۶۰) و ملکی، خلیل، خاطرات سیاسی - با مقدمه همایون کاتوزیان (رواق، تهران، ۱۳۵۸).

۲۶- ملکی، خلیل، سوسیالیسم و کاپیتالیسم دولتی (ناشر، تاریخ و محل نشر مشخص نیست).

کتاب هم دقیقاً در رابطه با تحولات آن دوره مفهوم دارد. اما مسئله و مشکل کمونیسم و مارکسیسم ادامه داشت. کتاب در اوایل دهه ۱۳۴۰ بازنویسی و اصلاح شد. و بازرگان در مراحل مختلف نوشتن پلمیک‌های سیاسی به مسئله کمونیسم و مارکسیسم بازگشت. مسئله به خصوص در اوایل دهه ۱۳۵۰ حاد شد. عناصر مارکسیست در سازمان مجاهدین خلق ایران کودتا کردند و عناصر مسلمان را از کادر رهبری کنار گذاشتند. مبارزه میان مسلمانان و مارکسیست‌ها در تمامی حوزه‌های سیاسی کشور بالا گرفت و حتی مبارزه علیه حکومت را تحت شعاع قرار داد. در فاصله کوتاهی بازرگان دو کتاب علمی بودن مارکسیسم و بررسی نظریه‌های اریک فروم را نوشت. هر دو در انتقاد از مبانی فکری مارکسیسم و نئومارکسیسم بود. می‌خواست از نفوذ مارکسیسم بر روشنفکران و به خصوص جوانان بکاهد. این مسائل به دوره‌های بعد مربوط می‌شود. جلوتر به آنها اشاره خواهیم کرد.

وجدان حرفه‌ای مذهبی یا کار در اسلام

می‌دانیم بازرگان جریان حاکم متجدد را به خاطر تفسیری که از موقعیت جامعه مذهبی می‌کرد مورد انتقاد قرار داده بود. از کمونیست‌ها در مورد مسایل مالکیت و تغییرات سریع و خشن اجتماعی انتقاد داشت. افسار سستی را به خاطر محافظه‌کاری و عدم شرکت در تولید اجتماعی مورد سرزنش قرار می‌داد. در چارچوب این ساختار فکری بازرگان افکارش را در مورد «کار در اسلام» مطرح کرد که ما در این نوشتار با اصطلاح وجدان حرفه‌ای از آن یاد می‌کنیم. در ارائه تمامی مباحث فوق بازرگان نظراتی را پیرامون مسئله کار مطرح کرد و در چارچوب آن مسایل تجدیدطلبی و کمونیسم و سنت‌گرایی را مورد بررسی قرار داد. آنگاه در چارچوب همان مسئله کار، تفسیرش را از مذهب ارائه می‌کرد.

بحث اصلی بازرگان این است: از نظر قرآن جهان هستی خلق شد تا انسان در آن کار کند. پیامبران هم مامور بودند که خود را برای کار کردن مهیا سازند. مفهوم کار در قرآن آمده است. کار از نظر قرآن بر تعلیم متکی

است. از طریق آن افراد صالح انتخاب می‌شوند. قضاوت در روز جزا بر مبنای آن معنی پیدا می‌کند.

در تایید سخنانش به قرآن رجوع می‌کند. آیاتی را به شهادت می‌آورد. از نظرش سه موضوع قرآنی قابل ذکرند: مسئله خلقت انسان، مسئله هدایت مومنین و مسئله وعده بهشت و جهنم در روز قیامت. می‌گوید در تمامی این سه مسئله، مفهوم کار وجود دارد و قابل توجه است. در مورد مسئله خلقت می‌نویسد:

قرآن دنیا را میدان مسابقه عمل می‌شناسد... به منظور تحریک فعالیت و تربیت و نخبه شدن افراد... این مسئله (یعنی فعالیت، تربیت و انتخاب) با نظریه تکامل تمدن هم‌آهنگی دارد چرا که نشان می‌دهد هدف نهایی خلقت تلاش آدمی برای ارزش دادن بکار و توسعه حیطه کار است. در واقع قرآن «زندگی را چیزی جز رنج و کوشش در راه تکامل نمی‌داند»^{۲۷}

بازرگان «کار» را از اصطلاح قرآنی «عمل صالح» گرفته است. می‌گوید عمل صالح محور اساسی بینش قرآنی است. به همین خاطر ۱۲۸ آیه قرآنی که بهشت را به مومنین وعده می‌دهند سه شرط را برای موفقیت آورده‌اند: ایمان، عمل صالح، و تقوا. بازرگان می‌نویسد:

کلمه عمل که در قرآن به صورت عام ذکر می‌شود معنای کلی را دارد و برای آن خصوصیت دینی یا وجه روحانی و غیره نمی‌توان قائل شد. کلمه صالح هم که اشتقاق باصلاح و صلاحیت است و در فارسی شایسته ترجمه می‌نماییم، آن هم معنای عام دارد و... مقصود از عمل صالح نیز کار شایسته صحیحی است که از روی مصلحت و حق و متناسب با موقع و موثر و مفید اجرا شود.^{۲۸}

در این بحث، بازرگان از یک «ابهام در معنا» استفاده می‌کند. به این ترتیب که اصطلاحات «کار» و «فعالیت» و «عمل» را مترادف هم به کار

۲۷- بازرگان، کار در اسلام، ص ۵۹-۵۵.

۲۸- بازرگان، کار در اسلام، ص ۶۸.

می‌برد. این سه اصطلاح را از سه منبع متفاوت گرفته است. کاربرد هر یک از آنها به لحاظ سیاسی با دیگری تفاوت عمده دارد. اصطلاح «کار» مترادف Labour در گفتار مارکسیستی است. اصطلاح «عمل» از قرآن است. اصطلاح «فعالیت»، اشاره عامیانه به تولید اقتصادی است. اما بازرگان آنها را - با ابهام در معنا - هم وزن و هم معنی با هم می‌آورد.

در تفسیر معنای کار، این بحث را پیش می‌کشد که چون کار کلید اصلی تعیین «سیر تکاملی کار در طول تاریخ بشریت» است (که در بخش نقد اندیشه کمونیستی از آن یاد شد) پس می‌توان نتیجه گرفت که کار محور اصلی زندگی انسان است. مهمتر این که این همان معنی کار در مکتب اسلام است.

بنابراین تاریخ بشریت... یک سلسله صورت‌هایی دارد و یک سیر دائمی... آن صورت‌ها بهانه و پیرایه بودند و این سیر مقصد و هدف است، و در این دنیا مقصد و هدف چیزی جز کار و عمل نیست. دنیا مانند میدان بازی وسیعی است که بازیگران آن توپی را که تو خالی است به میدان انداخته به پای خود جلو و عقب می‌رانند و سعی دارند از دروازه‌ای رد کنند. اما توپ و دروازه و میدان تمام پیرایه و بهانه بوده، هدف دویدن و ورزیدن و جلو افتادن است. صحنه دنیا نیز هر چه دارد پیرایه و بهانه است و یک میدان مسابقه عمل می‌باشد. ... محرک این سیر طولانی «سیر تکاملی کار در طول تاریخ بشریت»... به صورت ظاهر چیزی جز احتیاج به خوراک و پوشاک و تولید مثل، یعنی همان تازیانه طبیعت نیست، ولی معنای غریزه تکامل و بهبودی و حس برتری جویی که در نهاد بشر علاوه بر غریزه حیوانی مادی وجود دارد. یعنی همان هدایت الهی یا احتیاج روحانی.^{۲۹}

بحث فوق حائز اهمیت است چرا که نمایانگر التقاط در معناست میان اندیشه تاریخ‌شناسی متأثر از مارکسیسم از یک سو و معنای کار در مکتب

اسلام از سوی دیگر. به عبارت دیگر بازرگان نخست می‌گوید کار مبنای تحول تاریخی است و سپس می‌افزاید از طریق کار کمال مطلق انسانی بدست می‌آید. نظر اول به این معناست که کار تعیین‌کننده شیوه تولید و در نتیجه ساختار اجتماعی (و از جمله طبقات و نظام ارزشی) است.^{۳۰} در اینجا جایی برای ایمان به یک منبع الهی و یا تقوای خداپرستی وجود ندارد. اما نظر دوم به این معنا است که عمل (کار) فرد تعیین‌کننده سرنوشت ابدی او است.

بدین‌سان بازرگان «کار» را تعیین‌کننده سرنوشت معنوی فرد و سرنوشت تاریخی جامعه معرفی می‌کند. مفهوم نخست را با الهام از مباحث شبه مارکسیستی در مورد نقش کار در تاریخ مورد استفاده قرار می‌دهد. مفهوم دوم را با الهام از «عمل صالح» قرآن بکار می‌گیرد. سعی در ارائه این نظر دارد که کار تعیین‌کننده سرنوشت روحی فرد و همچنین تاریخ مادی جامعه است.

حائز اهمیت است که به تلاش بازرگان برای تدوین یک روش منظم شناخت - در قبال مکتب‌های فکری مختلف که وی با آنها روبرو بود - اشاره کنیم. در مقدمه کتاب کار در اسلام به این تلاش یعنی تنظیم روش شناختی که هم اسلام و هم اندیشه علمی معاصر را در برگیرد اشاره دارد. می‌گوید نخست کار را از دریچه «واقعیت طبیعی» مطالعه می‌کند و سپس نظر اسلام را از روایات قرآن استخراج می‌نماید.^{۳۱} این دو روش شناخت از نظرش تناقضی ندارند. منبع وحی همان منبع قوانین طبیعت است. یکی «زبان وحی است که بصورت کتب انبیاء» تصریح شده و دیگری «زبان فطرت که بصورت آثار و قوانین طبیعت و اجتماع جلوه‌گری نموده.» برای تصریح این نکته که قانون الهی همان قانون طبیعت است و

۳۰- اینجا بازرگان بحث کارل مارکس را واژگون می‌کند. مارکس می‌گوید شیوه تولید بوسیله نیروی تولید یعنی مواد اولیه و ابزار و سطح تکنولوژی و غیره تعیین می‌شود. بازرگان می‌گوید کار تعیین‌کننده شیوه تولید است.

۳۱- بازرگان، کار در اسلام، ص ۳.

میان آنها اختلافی نیست تا آنجا پیش می‌رود که می‌گوید: «دلایل و مثال‌های قرآن... متکی بر آثار... طبیعی، مشاهدات تجربی و وقایع تاریخی است.»

بازرگان مبنا را بر این می‌گذارد که خدا دو زبان دارد: یکی زبان قانون طبیعی و دیگری زبان وحی. زبان طبیعی در قوانین طبیعت و قوانین طبیعی اجتماعی منعکس است و «مظهر مشیت الهی می‌باشد.» زبان وحی صرفاً در کتاب پیامبران آمده است. زبان اول غیرمستقیم و زبان دوم مستقیم است.^{۳۲} بررسی هیچ مسئله‌ای (از جمله مسئله کار)، از دو دستگاه زبان طبیعی و زبان وحی، اشکال و تناقضی با یکدیگر ندارد. مسئله کار را می‌توان هم از نظر قوانین طبیعی مورد بررسی قرار داد و هم از نظر وحی آسمانی شناخت. واضح است که سعی دارد سه سنت فکری و فرهنگی را با هم درآمیزد: اول روش شناخت علمی (که در تحصیل با آن آشنا شد)، دوم سنت الهام اسلامی که در ایمان مذهبش بود و سوم تاریخگری معاصر که به خصوص از طریق اندیشه کمونیستی در ایران رایج شد.

بازرگان در بررسی نظر اسلام (در مورد مسئله کار) صرفاً به قرآن به عنوان منبع مطلق خود اشاره دارد. بی‌توجهی‌اش به دیگر منابع سنتی از جمله منابع فقهی و حدیث قابل توجه است. تاکیدش بر قرآن و بی‌توجهی به دیگر منابع سنتی تفسیر، جلوه یک تحول در روش شناخت مسایل مذهبی است. این روش در تالیفات دیگر اندیشمندان مذهبی معاصر نیز دیده می‌شود. در مقایسه با دیگر اندیشمندان مذهبی، بازرگان چند ویژگی دارد. اول این که از اول نویسندگانی بود که به شکل مستمر و همه جانبه وارد گفتگوی اجتماعی با جریان‌های غیرمذهبی متجدد از یک سو و سنتی از سوی دیگر شد. البته نویسندگان دیگری چون آیت‌الله مرتضی مطهری و دکتر علی شریعتی در همین چارچوب فعال بودند. آیت‌الله مطهری از قلب حوزه‌های علمی برخاست، نماینده جناح اصلاح طلب

جامعه سنتی بود و از دهه ۱۳۳۰ فعال بود. اما جریان اصلی و حاکم در جامعه مذهبی، که توسط محافل حوزوی نمایندگی شد، تا دهه ۱۳۴۰، موضع تجددطلبی به خود نگرفت و طبقات تحصیل کرده متوسط را به خصوص مورد خطاب قرار نداد. در دهه ۱۳۴۰ محافل مذهبی حرکت وسیعی را در نشر مجله‌های «مدرن مذهبی» آغاز کردند. بدین ترتیب اساس حرکت فکری و سیاسی مذهبی را بنیان گذاشتند.^{۳۳} شریعتی هم که می‌رفت تاثیر عمیقی بر اوضاع فکری مملکت بگذارد در اواخر دهه ۱۳۴۰ وارد صحنه شد. کار خود را حدود دو دهه پس از بازرگان آغاز کرد. بازرگان تعلیمات سنتی حوزوی نداشت. در شکل دادن و پیشبرد اندیشه‌های خود پایبند چارچوب خاصی نشد. در این مورد خود مختار بود. از یک سو قرآن را به عنوان منبع وحی الهی برگزید و بخش قابل توجه‌ای از مطالبش را با الهام از آن نوشت. از سوی دیگر تحقیقات شرق‌شناسان را در مورد تاریخ اسلام و زندگی شخصیت‌های اسلامی به خصوص پیامبر مورد استناد قرار داد. برخی از این آثار که بازرگان به آنها اشاره می‌کند زندگی محمد به قلم امیل در مانگهم، مسئله محمد به قلم رژی بلاشرا، و محمد: پیامبر و دولتمرد به قلم مونتگمری وات است.^{۳۴} در استفاده قرآن روشی منطقی و مصلحتی، در برابر روش سنتی، انتخاب کرد. این روش از خلال بحث‌هایش به چشم می‌خورد. در بحث‌های بعدی به آن اشاره می‌کنیم. علی‌رغم روش جدید کارش، حوزه‌های علمیه که به خصوص از دهه ۱۳۰۰ به تفسیر قرآن روی آوردند و در برخورد با اندیشمندان دیگر (مثلاً دکتر شریعتی) حساسیت فوق‌العاده به خرج دادند، در مورد بازرگان اعتراضی نکردند. متأسفانه هنوز مطالعه و مقایسه دقیق، و مهمتر از آن بی‌طرفانه‌ای، در مورد انتقاد متجددین مذهبی از جامعه سنتی مذهبی و انتقاد سنتیون از متجددین نشده است.

۳۳- برای طبقه‌بندی این نشریات رجوع کنید به برزین- مسعود، مطبوعات ایران ۱۳۴۳-۵۳ (انتشارات بهجت، تهران، ۱۳۵۴) صص ۱۲۵-۱۲۰.

34- Chehabi, H. *Iranian Politics and Religious Modernisation*, p. 51.

اما شاید بتوان گفت چون بازرگان از حمله مستقیم و بی‌رودروایی به علما خودداری می‌کرد و در عوض بحث‌ها و گفتارهایش را در جوار مباحث آنها مطرح می‌نمود، از حمله عوامل حوزوی به امان ماند. البته باید توجه کرد که این نوع درگیری‌ها در آن دوره اهمیت چشم‌گیر نداشت. تنها ۴۰ سال بعد که علمای دینی بر قدرت سیاسی دولت حاکم شدند این مسایل اهمیت حیاتی پیدا کردند.

در تاریخ اسلام، خواندن و تفسیر قرآن تحولات گوناگون و طولانی داشته است. برای توده مردم، قرآن اصولاً یک کتاب مقدس بوده و هست. به آن قسم می‌خوردند. تصویرهایش را عامل شفا و دوی حل مشکلات می‌دانستند. گاه آن را به عربی می‌خواندند بدون آن که معنی‌ش را بفهمند. قرآن، البته، نزد خواص اهل دین تفسیر می‌شد. سه فرقه متشرعین و فلاسفه و عرفا، برحسب جهان‌بینی خاص خویش، آن را تفسیر می‌کردند. عرفا و صوفیان تفسیرهایی اشراقی از آیات داشتند. شریعتمداران، در تفسیر، به سنن شرعی نظر می‌کردند. کار فلاسفه را منطبق فلسفی تعیین می‌کرد. میان سه فرقه البته اختلاف بود. گرایش اول دل به اشراق داشت. گرایش دوم بر سنت و حدیث تاکید می‌کرد. گرایش سوم بر عنصر فکر و تعقل انگشت می‌گذاشت. چند معیار در کارشان بکار می‌رفت. از همه مهمتر شناخت شرایط تاریخی نزول آیات بود و گفتار پیامبر و اولیای دین در مورد آنها.

از حدود یک صد سال پیش مسلمانان متجدد (چون سید جمال‌الدین اسدآبادی و محمد عبده مصری و مولانا عبدالکلام آزاد هندی) تلاش کردند سنن اسلامی را با سنن نوین علمی اروپا سازگار کنند. لایه‌هایی را که طی قرون به فرهنگ اسلامی اضافه شده بود، به نظر خودشان کنار زدند تا منابع اول مسلمانان را احیا کنند. به همین خاطر به بخش مهمی از سنن، از جمله سنن تفسیر پشت کردند. حتی آن را مردود دانستند. ولی البته قرآن را همچنان منبع مطلق وحی دانستند. چند روش کارشان قابل توجه است. از جمله این که می‌خواستند نشان دهند دستاوردهای علوم معاصر در متن قرآن هست. برای اثبات این نکته تفاسیر خود را به نحوی

ارائه کردند که بتوان افکار معاصر را در آنها یافت. قرآن را هم با توجه به محیط اجتماعی و سیاسی معاصرشان تفسیر کردند. روششان - که در آن زمان جدید بود - در برخی موارد مورد تایید علمای سنتی قرار نگرفت. حتی در اموری که امروز ابتدایی به نظر می‌رسد از جمله ترجمه قرآن به زبان‌های غیر عربی روی خوش نشان ندادند. اما به تدریج روش متجددین فراگیر شد امروز بخشی از حوزه کار نهادهای دینی محسوب می‌شود. این تحولات همشکل‌هایی در اروپا دارد. آنجا کتب مقدس، پس از رنسانس از نظر ادبی، فلسفی و تاریخی مورد نقد عقلی و تحلیلی قرار گرفتند. یعنی روش‌هایی را که در تفسیر آثار و متون ادبی به کار می‌گرفتند در مورد آثار مقدس نیز به کار بستند.

استعمار

در طول دهه ۲۰ و به خصوص پس از اشغال ایران توسط ارتش‌های خارجی و در اوائل دهه ۳۰، مسئله دخالت بیگانه و مسئله استعمار مورد گفتگوی عمومی بود. چند گروه در مورد این مسئله به خصوص حساسیت داشتند. یکی عناصر هیئت حاکمه دوره رضاشاه بودند. سقوط شاه و درهم پاشی دستگاه حاکم را حاصل دخالت خارجیان می‌دانستند و از آنها دل‌تنگ بودند. گروه دیگر ملیون بودند. می‌خواستند از نظر منافع ملی حکومت را از نفوذ خارجی مستقل کنند. گروه سوم هواداران حزب توده بودند. در این مورد بیش از دیگران فعالیت داشتند. مسئله ضدیت با استعمار غربی را بیش از دیگران مطرح می‌کردند.

بررسی اجمالی انتشارات حزب توده در این دوره محتوای فکری رهبران آن را روشن می‌کند. آنچه بیش از هر چیز به چشم می‌خورد تاکید نویسندگان بر مسئله مبارزه طبقاتی و تجلی این جنگ طبقاتی در جامعه ایران بود. مفسرین حزب توده معتقد بودند انگلیس خطرناکترین دشمن ایران است چرا که مالکیت منبع درآمد ایران یعنی نفت را در دست دارد. حزب توده همچنین انگلیس را حامی اصلی طبقات حاکم معرفی می‌کرد. در چارچوب فکری کمونیستی آن دوره، انگلیس و نظام سرمایه‌داری

حاکم بر آن کشور را عمده تهدید امپریالیستی می‌شناخت. در سالهای بعد از جنگ دوم جهانی، نظریه امپریالیسم که توسط کمونیست‌ها مطرح شد، کم و بیش همان مفهومی را داشت که در دهه قبل از جنگ مطرح بود. این نظریه توسط کمونیسم بین‌المللی تبلیغ می‌شد. الهامی از اثر اولین رهبر شوروی ولادیمیر لنین با عنوان امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری بود، که در چارچوب منافع اتحاد شوروی تفسیر می‌شد. در این کتاب لنین امپریالیسم را سرانجام انباشت سرمایه در سطح جهانی معرفی می‌کند. ویژگی عمده آن را صدور سرمایه (علاوه بر کالا) در سطح جهانی می‌داند. به این نظر اشاره دارد که طبقات حاکم در کشورهای عقب‌مانده در دوره ماقبل سرمایه‌داری نقش واسطه را ایفا می‌کنند، با طبقات سرمایه‌دار کشورهای پیشرفته اتحاد منافع و اتحاد عمل دارند و به همین دلیل از بروز انقلاب محلی - ملی بورژوازی جلوگیری می‌کنند.

این نظریه انتزاعی در مورد امپریالیسم را باید در چارچوب جنگ سرد، اندکی پس از پایان جنگ دوم جهانی مورد بررسی قرار داد. پس از جنگ دوم اتحاد شوروی و ایالات متحد آمریکا تنها کشورهایی بودند که می‌توانستند رهبری سیاسی - اقتصادی جهان را در دست گیرند. اما اختلاف نظر حاد درباره منافع ملی، ایدئولوژی سیاسی و مسائل بین‌المللی موجب شد در برابر هم صف‌آرایی کنند. دو اردوگاه بزرگ در سطح جهان ایجاد کردند. اولین صف‌بندی جنگ سرد میان دو ابر قدرت آمریکا و شوروی در قبال مسئله آذربایجان ایران رخ داد. موجب شد هری ترومن رئیس‌جمهوری وقت آمریکا سیاست معروف «دکترین ترومن» را ارائه دهد.^{۳۵} جنگ سرد با مسئله آذربایجان آغاز شد، تا ۴۵ سال بعد و تا اندکی قبل از فروپاشی امپراتوری شوروی ادامه داشت.

۳۵- دکترین ترومن در عکس‌العمل به خطر توسعه سیاسی شوروی در سال ۱۹۴۷ مطرح و آمریکا را متعهد کرد تا کشورهای را که در خطر کمونیسم بین‌المللی بودند مورد حمایت مالی و نظامی خود قرار دهد.

اعضاء و هواداران حزب توده، مسلح به نظریه امپریالیسم لینین، نخست در چارچوب اتحاد ضد فاشیستی و سپس در شرایط جنگ سرد فعال بودند. برداشت رهبران حزب توده از معادلات سیاسی داخلی و بین‌المللی مطلق بود. مسائل سیاسی را سیاه و سفید می‌دیدند. به نظرشان مسائل سیاسی به یک معادله مشخص ختم می‌شد: در یک سو امپریالیزم انگلیس و امریکا و عناصر داخلی آنها و در سوی دیگر اتحاد شوروی همراه روشنفکران پیش‌آهنگ و طبقات کارگر ایرانی بودند. به نظر رهبران حزب، وظیفه نیروهای پیش‌آهنگ سیاسی بود که ایران را در سطح بین‌المللی به سمت اردوگاه سوسیالیسم سوق دهند و در اوضاع داخلی با نفوذ طبقات سرمایه‌دار بجنگند، یعنی تصرف منابع تولید را توسط دولت تشویق کنند.

در این فضای فکری بازرگان مسئله استعمار و استقلال را مورد بررسی قرار داد. آن را نخست در یک سخنرانی در سال ۱۳۲۸ مطرح کرد. سپس در کتاب *سر عقب‌ماندگی ملل مسلمان و سرچشمه استقلال* آورد. این کتاب اول در ایران و بعدها در امریکا منتشر شد. تحقیقات ما نشان می‌دهد که کتاب - مانند بسیاری دیگر از نوشته‌های بازرگان - در اوائل ۱۳۴۰ مورد تجدیدنظر قرار گرفت. این تجدیدنظر احتمالاً در تأثیر نظریه «سرمایه‌داری وابسته» بود که آن هنگام در ایران نفوذ وسیعی کرده و منبع الهام بود. اما بحث اصلی بازرگان در کتاب *سرچشمه استقلال* در اشاره به مباحثی است که در دهه ۱۳۲۰ مطرح بود. می‌توان به جرات گفت کتاب انعکاس تفکرات بازرگان در دوره ۳۲-۲۰ است. ما هم آن را در این دوره بررسی می‌کنیم. همان طور که خودش می‌نویسد: «این روزها، ۱۳۲۷، خیلی صحبت از استقلال و ضد آن استعمار می‌شود.»^{۳۶}

بحث اصلی بازرگان به این ترتیب است: استعمار حاصل عدم تعادل و توانایی‌های اقتصاد کشور است، و ضعف اقتصادی کشور حاصل ناتوانی و عقب‌ماندگی فرهنگ و وجدان حرفه‌ای است. برای حل این مشکل یک

راه وجود دارد. آن تغییر فرهنگ مردم و جلب توجه آنها به اهمیت ابتکار و فعالیت تولیدی است. به عبارت دیگر می‌گوید وقتی اعضای یک جامعه استقلال روانی و خلاقیت فکری خود را از دست بدهند، ابتکار تولیدی و اقتصادی خود را هم از دست خواهند داد. در نتیجه مقدار تولید سقوط می‌کند و در بازرگانی خارجی ناعادلی حاصل می‌شود. سرانجام، کشوری که اقتصاد و تولیدش ضعیف‌تر باشد مجبور می‌شود شرایط غیرعادلانه‌ای را در مبادلات بازرگانی بپذیرد. بدینسان روابط استعماری را بوجود آورد.

سه موضوع اصلی در ساختار بحث بازرگان محسوس است. ۱- از میان رفتن ابتکار و استقلال فکری ۲- از میان رفتن تولید ۳- عدم تعادل در تجارت بین‌المللی. ما قبلاً به موضوع‌های اول و دوم اشاراتی کردیم. موضوع اول در چارچوب انتقاد بازرگان از متجددین آمد. در آن متجددین را به خاطر تفسیر سطحی جامعه مدرن اروپایی مورد سرزنش قرار داد، به خاطر بی‌توجهی به اخلاق مذهبی و نهادهای اجتماعی مذهبی سرزنش کرد. در بحث استعمار تقلید کورکورانه از غرب را عامل عقب‌ماندگی و عدم تولید معرفی کرد. موضوع دوم را در چارچوب مسئله کار و اخلاق حرفه‌ای مورد نظر قرار داد. اکنون بازرگان همان مسائل را در چارچوب مسئله استعمار و استقلال مورد بررسی قرار می‌دهد.

موضوع سوم، یعنی استعمار، تا حد زیادی به نوعی تفسیر لنینیستی از مسئله امپریالیسم نزدیک است. باید به این نکته اشاره کرد. البته به خطا رفته‌ایم اگر بگوییم بازرگان برای ساختمان بحث اصلی خود (یعنی بازرگانی خارجی به عنوان مجرای ورود استعمار) به مباحث لنین متوسل شده است.^{۳۷} اما نمی‌توان انکار کرد که تعریف بازرگان از مسئله استعمار

۳۷- برخی اندیشمندان لیبرال از جمله جامعه‌شناس انگلیسی، هابسون، نیز مباحثی درباره امپریالیسم مطرح کرده‌اند که به افکار لنین نزدیک است. اما تا آنجا که ما می‌دانیم ارائه نظریه استعمار و امپریالیسم در ایران اصولاً از طریق جریان‌های چپ و نه لیبرال صورت گرفت. برای بررسی نظریه هابسون رجوع کنید به کتابش تحت عنوان اصول جامعه‌شناسی.

به تعریف لنینیستی نزدیک است. تذکر این نکته از آنجا حائز اهمیت است که ما قبلاً به نوعی تاثیر مارکسیسم بر افکار بازرگان در این دوره اشاره کرده‌ایم. گفته بودیم بازرگان در چند مورد از جمله مسئله تاریخ‌نگاری و کار از ادبیات مارکسیسم و یا شبه مارکسیسم الهام گرفته بود. اینجا همان الهام یا تاثیرپذیری تکرار می‌شود. البته ضروری است فوراً اشاره کنیم مسئله فوق‌مختص بازرگان نیست. بسیاری از اندیشمندان دیگر ایرانی، از ملیون گرفته تا مذهب‌یون، حتی مذهب‌یون سنتی تحت تاثیر جریان فکری چپ بوده‌اند، در ساختار فکری خود از مفاهیمی که عمدتاً از کانال مارکسیسم و کمونیسم وارد ایران شدند استفاده کرده‌اند.

بازرگان در آغاز بحث، هرگونه احتمال «استقلال مطلق» را رد می‌کند. می‌گوید چنین شرایطی به معنای انزوای بین‌المللی و از نظر سیاست عملی «غیر واقع‌بینانه» است. ظاهراً خطابش با کسانی است که می‌گفتند پیشرفت اقتصادی و سیاسی بدون قطع رابطه با استعمارگران غرب امکان‌پذیر نیست.

با مختصر دقت و توجه به واقعیات معلوم می‌شود که استقلال مطلق معنی ندارد. استقلال مطلق که مترادف با انزوا و استغنا باشد امروزه نه میسر است و نه مصلحت (و همین مطلب را بعضی‌ها مجوز تبعیت می‌گیرند). کدام کشور و حتی فرد می‌تواند بدون مراد و معامله با سایرین زندگی کند؟... بی‌نیازی کلی و استقلال کامل نیز موضوع ندارد و محال است. هیچ موجودی چه منفرد و چه مجتمع جز ذات واجب‌الوجود نمی‌تواند بی‌نیاز از غیر باشد.^{۳۸} می‌افزاید: استقلال ملی هنگامی قابل دسترسی است که تجارت یک کشور با کشورهای دیگر «آزاد و عادلانه» باشد. واضح است که اشاره‌اش به مفاهیم مهم «آزادی و عدالت» در اشاره به بازار آزاد و عرضه کالا بر مبنای رقابت آزاد و تعیین عادلانه قیمت از طریق توافق طرفین است. در تفسیر از آزادی و عدالت در بازار می‌نویسد:

۳۸- بازرگان، سر عقب ماندگی ملل مسلمان، ص ۶۱-۶۲.

هر زمان که حاصل احتیاجات شخص بالنسبه به دیگران، کمتر یا در حداکثر مساوی حاصل جمع احتیاجات به او شد، چنین شخصی (طبیعی یا حقوقی) مستقل است و می‌تواند آزادانه معامله... کند.^{۳۹}

استعمار حاصل نوعی عدم تعادل در بازرگانی بین‌المللی است. در این شرایط برتری تجاری نهایتاً به برتری سیاسی می‌انجامد.

همین که یک درجه احتیاجات ما به‌النسبه به دیگران بر احتیاجات سایرین به‌النسبه به ما فزونی پیدا کرد یک امتیاز یا یک نقطه باید تسلیم شویم. یک پله که پایین بیاییم دو پله عقب افتاده‌ایم. بیشتر بر سرمان می‌زنند و به تدریج تمام اختیارات و منابع رفع احتیاجات را از دستمان خواهند گرفت و سوارمان خواهند شد.^{۴۰} کشوری که بخواهد تعادل تجارت خارجی خود را حفظ کند باید از منابع تولید غنی داخلی برخوردار باشد. اما اتکاء به «منابع خدادادی و یا ثروتی که برای آن کار نشده»، یعنی نفت، سودی ندارد چرا که یک روز، زودتر یا دیرتر، تمام خواهد شد. آنچه که نیاز داریم نیروی کار و توانمندی است که به تولید پردازد.

استقلال بیش از هر چیز یک مسئله تولید و تراوش است. ... در حقیقت استقلال بر خاک و آب تعلق نمی‌گیرد، بر اشخاص تعلق می‌گیرد. داشتن یک نیروی دفاعی کافی، ملازم و متکی بر تولید و تراوش دائمی، متعلق و منبعث از مردم است.^{۴۱}

پس راه حل چیست؟ چگونه می‌توان تولید را به حدی رساند که در بازرگانی بین‌المللی عقب نبود و قربانی روابط استعماری نشد؟ آیا باید سطح آموزش را بالا برد؟ از متخصصین استفاده کرد؟ انباشت سرمایه را تشویق کرد؟ عامل مدیریت را تحکیم نمود؟ بازرگان معتقد

۳۹- بازرگان، سرعقب‌ماندگی ملل مسلمان، ص ۶۲.

۴۰- بازرگان، سرعقب‌ماندگی ملل مسلمان، ص ۶۳.

۴۱- بازرگان، سرعقب‌ماندگی ملل مسلمان، ص ۶۶.

است افزایش تولید به خلاقیت عامل زنده تولید، یعنی فرد، بستگی دارد.

قدرت تولید محصول ابتکار است... [و] ابتکار سرچشمه استقلال است و فقط مترادف و لازمه آن نیست... کشوری که افراد آن اهل ابتکار و ابداع باشند... مستقل بوده، قدرت تامین وسائل حفظ استقلال را دارا می باشد.^{۴۲}

نگران است که در ایران به ابتکار، خلاقیت و تولید بی توجهی می شود. از این که فرهنگ عمومی تقلید کورکورانه از اروپایی ها است و حتی تقلید سطحی و غیرعقلانه است، ابراز تاسف می کند. بار دیگر متجددین را مورد خطاب قرار می دهد. قبلاً آنها را به خاطر بی احترامی و بی توجهی به مذهب، اخلاق مذهبی و نهادهای مذهبی مورد سرزنش قرار می داد. اکنون آنها را از عوامل و اماندگی اقتصادی و در نتیجه روابط استعماری می داند.

وضع ما... جز تقلید ناشیانه زنده از اروپا و امریکا نیست... تقلید و تبعیت از خارجی عمل رائج و عادی افتخارآمیز است... تجدد و تحولی که تقلید باشد چیزی جز دلخوش کنک و حفظ و تقویت حالت احتیاج و عقب افتادگی از آب در نمی آید. بندهای اسارت تحکیم می شود.^{۴۳}

برای مبارزه با مشکل تقلید از فرنگی (که به اعتقادش جلوگیری خلاقیت فردی، تولید ملی و در نتیجه استقلال کشور است) از مخاطبان می خواهد راه حل های بومی و اصیل پیدا کنند. در خطاب به متجددین می گوید:

اولین قدم مبارزه با تقلید، بد دانستن آن و خودداری کردن از آن است. تقلید را مانند تکیه برای خود ننگ بدانیم. در مقیاس ملت و مملکت آن را مطابق وطن فروشی و خیانت بگیریم. مهندس

۴۲- بازرگان، سرعقب ماندگی ملل مسلمان، ص ۷۲.

۴۳- بازرگان، سرعقب ماندگی ملل مسلمان، ص ۷۸-۷۴.

معمار وظیفه خود بداند چیزی را که خواننده و دیده لاقبل با مقتضیات محل و احتیاجات مشتری سازش و تغییر دهد. نویسنده یکسره سبک دیگران را اتخاذ ننماید، از خود هم مایه بگذارد. موسسات و ادارات ما یگانه وظیفه و افتخارشان را در اقتباس و انعکاس نمونه‌های خارجی ندانند، ببینند در ایران سابقه چه بوده، احتیاج چیست و چه روشی موثرتر از آب در می‌آید. مسلک‌های اجتماعی و مکتب‌های خارجی را تصور نکنیم اصول مطلق همه جایی و همه وقتی بوده، طابق النعل بالنعل، قابل اقتباس و اجراست.^{۴۴}

جمع‌بندی

در جمع‌بندی فصل سوم به فرازهای بحث اشاره می‌کنیم. در دوره ۳۲-۱۳۲۰ بازرگان وارد صحنه اجتماعی و سیاسی می‌شود و افکارش را رسماً مطرح می‌کند. جریان‌های مهم فکری محیط خود را مورد خطاب و نقد قرار می‌دهد. شاید بتوان اندیشه او را نوعی تفسیر تجددطلب مذهبی و انتقادی از نظام اجتماعی معرفی کرد. جریان‌های فکری تجددطلب، کمونیست و مذهبی سنتی را مورد خطاب قرار می‌دهد. موقعیت فکریش، نسبت به جریان نهضت ملی و جریانات مذهبی جنبی است. با این حال پست حساس مدیریت صنعت ملی نفت را بدست می‌گیرد. عمده ویژگی فکر اجتماعی و سیاسی‌اش، تلاش برای ارائه یک جمع‌بندی از سنت‌های متفاوت فکری این دوره، با تاکید بر مسئله کار و وجدان حرفه‌ای، است.

فصل چهارم:

مقاومت در برابر کودتا

نهضت مقاومت ملی در برابر «رژیم کودتا» شکل گرفت و خود را ادامه‌دهنده و پرچمدار نهضت ملی می‌دانست. اعتراض سیاسی «نهضت مقاومت ملی» به اعمال فزاینده محدودیت‌های سیاسی بود. اعضای نهضت می‌خواستند روش حکومت را مشروط به چارچوب قانون اساسی کنند و شرایطی دمکراتیک بوجود آورند. تحولات این دوره و عناصر اندیشه سیاسی نهضت مقاومت ملی را در فصل چهارم بررسی می‌کنیم.

تحولات ۴۰-۱۳۳۲

از کودتای ۱۳۳۲ تا آغاز دهه ۱۳۴۰ دولت پیش از پیش قدرتمند شد. نیروهای محافظه‌کار - و در راس آنها شخص شاه - قدرت سیاسی را به شکل فزاینده‌ای به دست گرفتند. پیامد چنین تحولی به نفع نیروهای طرفدار حکومت آمرانه و به ضرر نیروهای اصلاح‌طلب و همچنین تندروی انقلابی بود. از جمله این که نخست‌وزیر محمد مصدق دستگیر، زندانی و سپس تبعید شد. رهبران جبهه ملی بازداشت شدند. اما پیش از هر کس کادرهای حزب توده و فدائیان اسلام مورد آزار و اذیت قرار گرفتند. تعدادیشان اعدام شدند.

شاه برای توسعه حیطه نفوذ سیاسی خود، ابزار اعمال قدرت اجتماعی، یعنی ادارات دولتی را تحت سلطه شخصی خود درآورد و آنها

را گسترش داد. تشکیلات دولتی، به خصوص نیروهای انتظامی، که پس از اشغال ایران توسط قوای بیگانه ضعیف و ناتوان شده بودند بار دیگر جان گرفتند. نیروهای نظامی از ۱۲۰۰۰۰ نفر (سال ۱۳۳۲) به ۲۰۰۰۰۰ (سال ۱۳۴۲) افزایش یافت. تعداد کارمندان رسمی دولت به بیش از یک چهارم میلیون نفر رسید. سازمان اطلاعات و امنیت کشور در سال ۱۳۳۵ برای مراقبت و کنترل فضای سیاسی بوجود آمد.

در این دوره (۴۰-۱۳۳۲) دو مجلس و سه کابینه تشکیل شد (کابینه فضل‌الله زاهدی مرداد ۳۲ تا فروردین ۳۴، کابینه حسین علاء از فروردین ۳۴ تا فروردین ۳۶، کابینه منوچهر اقبال از فروردین ۳۶ تا مرداد ۳۹). اما به جز حزب دولتی ملیون به رهبری منوچهر اقبال و حزب مردم به رهبری اسدالله علم، هیچ تشکیلاتی حق فعالیت سیاسی و یا شرکت در انتخابات را پیدا نکرد. انتخابات مجلس نیز بیش از پیش تحت کنترل دولت در آمد. نخست‌وزیر توسط شخص شاه انتخاب شد. (مجلس ۱۸ در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۳۵ و مجلس ۱۹ در سالهای ۱۳۴۰-۱۳۳۵ برقرار بود. در مجلس ۱۹ دوره نهاد قانونگزاری از دو سال به چهار سال و تعداد نمایندگان از ۱۳۶ به ۲۰۰ نفر افزایش یافت.)

رابطه دولت با طبقات ملت متفاوت بود. از یک سو رابطه با طبقات محافظه‌کار از جمله مالکین بهبود یافت. برای نمونه تعداد زمینداران در مجلس شورا از ۴۹٪ به ۵۲٪ رسید.^۱ رجال محافظه‌کار مذهبی نیز (که بزرگترین بخش جامعه مذهبی را رهبری می‌کردند) حیطة نفوذ سیاسی خود را حفظ کردند. نمونه این که دولت با ویران کردن مرکز بهائیان در تهران موافقت کرد. سازش میان نیروهای محافظه‌کار براساس نیاز طرفین به همکاری متقابل بود. شاه همچنین می‌خواست که حمایت رجال سیاسی طبقه متوسط و مدرن را جلب کند اما در این موفقیت کمتری داشت. فعالین سیاسی طبقه کارگر نیز کم و بیش محدودیت داشتند.^۲ در

1- Abrahamian, *Iran Between Two Revolution*, p. 421.

۲- تعداد اعتصابات در سالهای ۳۶-۱۳۳۲ از ۷۹ مورد به ۳ مورد کاهش یافت.

این دوره امریکا به تدریج عمده‌ترین متحد خارجی ایران شد. فعالانه از شاه حمایت مالی و نظامی کرد. هدف استراتژیک امریکا حفظ جریان حاکم در ایران و جنبه ضد کمونیستی و مقتدرانه آن بود.

اوضاع اقتصادی پس از کودتا عادی شد. از سر گرفتن صدور نفت و کمک مالی ایالات متحد کمک کرد تا دوره رکود اقتصادی پشت سر گذاشته شود. قرارداد جدیدی با شرکت‌های نفتی بسته شد. براساس آن ایران نیمی از درآمد شرکت نفت را پس از احتساب مخارج کنسرسیوم دریافت می‌کرد. از آن پس درآمد نفت رشد بی‌سابقه‌ای داشت. از ۳۴ میلیون دلار (در سال ۱۳۳۴) به ۳۵۸ میلیون دلار (در سال ۱۳۴۰) رسید. در سال بعد از ۴۳۷ میلیون دلار گذشت. درآمد حاصل از فروش نفت طی کمتر از ده سال ۱۲ برابر شد.

این افزایش درآمد به حکومت اجازه داد به برنامه صنعتی کردن کشور روی آورد و استراتژی ساختمان صنایع داخلی و سیاست درهای باز اقتصادی را دنبال کند. در صدر این برنامه به ترتیب: ساختمان زیربنای اقتصادی، بهبود موقعیت کشاورزی و توسعه صنایع قرار داشت. از جمله سدهای عظیمی در جهت تامین برق و بهبود شبکه آبرسانی بخش کشاورزی ساخته شد.

اما علی‌رغم افزایش عظیم نفت، برنامه اقتصادی به تدریج با مشکلاتی روبرو شد. برنامه‌ریزی بیش از حد متمرکز بود. ریخت و پاش ادارات دولتی، به اضافه بی‌تجربگی مقامات و فساد مالی، مشکلات متعددی را پیش می‌آورد. عدم کنترل اعتبارات تورم را در پی داشت. سیاست درهای باز اقتصادی موجب کسری موازنه پرداخت‌ها و رشد بیکاری شد. برداشت کشاورزی در سال ۱۳۳۸ اندک بود. اوضاع اقتصادی این دوره به طور کلی چنین بود: افزایش بی‌سابقه درآمد نفتی، قدرت جدید مالی دولت، کاهش صادرات غیرنفتی، و افزایش واردات خارجی. از کودتا تا سال ۱۳۳۸ اوضاع اقتصادی رو به بهبود بود. اما سال بعد حباب رشد ترکید و دوره رکود آغاز شد.

در حوزه سیاسی، دولت می‌خواست تصویری لیبرال از خود ارائه

دهد. به همین خاطر در سال ۱۳۳۶ نظام دوحزبی را برقرار کرد و احزاب ملیون و مردم را بوجود آورد. استفاده از نام «ملیون» نشانی از تلاش دولت برای خالی کردن زیر پای طرفداران مصدق و استفاده از سلاح تبلیغاتی آنها بود. در همین چارچوب، دولت برنامه تبلیغاتی خود را بر مبنای «ناسیونالیسم مثبت»، به معنای تامین رفاه عمومی، بنیان گذاشت. برای خلع سلاح رقبای سیاسی، حتی از اندیشه «ضد امپریالیستی» در تبلیغات خود بهره جست. (نمونه این که در سال ۱۳۳۷ احمد آرامش، با تایید شاه، زبان تند ضد استعماری ملیون را بکار گرفت و در مقالات بکار برد). شاه به خصوص می خواست کشور تصویر متریقی، دمکراتیک و غربی داشته باشد. برای دستیابی به این تصویر، سرمایه گذاری کرد. اما اوضاع سیاسی داخلی افت کیفی داشت. در داخل دستگاه، سیاست باز گرفتار رکود شد. سیاسیون مخالف هم (از جمله فعالین جبهه ملی) گرفتار نوعی ناتوانی و بی تفاوتی سیاسی شدند. روحیه یاس و ترس از عواقب فعالیت بر احوالشان حاکم بود.^۳

برای شناختن جو فکری حاکم در دوره ۴۰-۱۳۳۲ می توان تبلیغات دولتی را مورد نظر قرار داد. برای این کار رجوع به کتاب ماموریت برای وطنم مفید است.^۴ کتاب را چند روزنامه نگار و استاد دانشگاهی امریکا نوشتند. نخست پاورقی یکی از روزنامه های نیمه رسمی بود. مطالبش به اسم شاه، مورد تایید شاه و منعکس کننده افکار شاه بودند. کتاب سه عنصر اصلی دارد: (۱) اتحاد سیاسی با غرب (۲) تمایل فرهنگی و اقتصادی به غرب و (۳) تعریف حوزه سیاسی مملکت. به تک تک آنها می پردازیم.

اتحاد مثبت ایران با غرب در واکنش به سیاست «موازنه منفی» دکتر

3- cotton, *Nationalism in Iran*, (University of Pittsburgh, Pittsburgh, 1979) pp. 290-295, Keddie, *Roots of the Revolution*, p. 143.

۴- اعلیحضرت همایون محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران، ماموریت برای وطنم (پاریس، انتشارات پرنگ، ۱۳۶۶).

مصدق طرح می‌شود. دکتر مصدق سعی کرده بود در برابر قدرت‌های غربی سیاست بی‌طرفی را پیش ببرد اما شاه از این سیاست به عنوان اتحاد با شوروی و دشمنی با غرب (به خصوص انگلیس) یاد می‌کند. از آن انتقاد دارد. در عوض، با مصلحت‌اندیشی واقع‌بینانه اعلام می‌کند غرب و به خصوص انگلیس سوء‌نظر استعماری به ایران ندارند، باید با آنها رابطه «مثبت» داشت. به اضافه تاکید دارد که امریکا یک کشور غیر امپریالیستی است. به ایران کمک مالی و نظامی می‌کند و در آن سرمایه‌گذار است. شوروی قدرت جدید امپریالیستی است. عامل تحریک و خرابکاری کمونیستی است. (در عین حال شاه، علی‌رغم مخالفت شوروی با پیمان ضدکمونیستی بغداد و استفاده حزب توده از امکانات رادیوئی در مسکو، سیاستش را با شوروی، به خاطر واقع‌بینی که در سیاست خارجی داشت، بر مبنای همزیستی مسالمت‌آمیز قرار می‌دهد.)^۵

دومین اصل مطرح شده در کتاب ماموریت برای وطن‌گرایی فرهنگی به غرب است. به نقل از شاه آمده است که سیاست پدرش را در «ساختمان» ملت ایران دنبال می‌کند و برای این کار به رشد اقتصادی نیاز دارد. ترقی اقتصادی، اصلاحات ارضی و پیشرفت آموزشی برای نجات مملکت از عقب‌ماندگی است. گرایش به غرب یعنی تغییرات سریع اجتماعی در جهت تنظیم فرهنگ ایران با تکنولوژی جدید و سازگاری تکنولوژی جدید با فرهنگ ایرانی. یکی از انتقادات اساسی که به شیوه حکومت شاه می‌شد این بود که پیشرفت اقتصادی را به منظور توسعه حیطه نفوذ سیاسی خود دنبال کرد و گرنه افزایش تولید و بهبود وضع اقتصادی معیار اصلی استراتژی اقتصادی حکومت نبود. کتاب ماموریت برای وطن در رد این ادعا می‌گوید گرایش به غرب به معنای توسعه زیربنای اقتصادی (به خصوص در رشته‌های حمل و نقل، ارتباطات و نیرو)، توسعه نظام خدمات اجتماعی (آموزش و پرورش و بهداشت) و

توسعه واحدهای صنعتی (از جمله تاسیسات نفتی و مصالح ساختمان‌سازی) است.^۶ باید به خاطر داشت که سیاست توسعه صنعتی دوران شاه عمدتاً تأکید بر افزایش بنیه صنایع دولتی داشت که حدود ۴۰٪ از کل صنایع کشور را تشکیل می‌داد. بخش خصوصی فعال بود، اما دولت توجه کمتری به آن داشت. حتی در تبلیغات و گفتار سیاسی، آن را کمتر مد نظر قرار می‌داد.

سومین محور کتاب مأموریت برای وطنم تعریف حوزه سیاسی و تفسیر دموکراسی و شرایط شرکت مردم در مسائل سیاسی مملکت است.^۷ در اینجا آمده است که شرایط ضروری برای اجرای دموکراسی در ایران وجود ندارد. برای دستیابی به پیشرفت اقتصادی، بایستی پیشرفت سیاسی را به تعویق انداخت. به عبارت دیگر امر مشارکت عوام در سیاست را تابعی از امور اقتصادی معرفی می‌کند، موقوف به آینده نامشخصی می‌سازد. هدف، انکار حق سیاسی مردم برای یک دوره نامحدود تا دستیابی به میزان تفسیر نشده‌ای از پیشرفت اقتصادی است. در کتاب مأموریت برای وطنم آمده است:

در ادوار گذشته مردم آزاد گیتی دموکراسی را یک امر سیاسی می‌دانستند. چنانکه جان لاک، فیلسوف بزرگ قرن هفدهم که در باب حقوق فردی صاحب مکتب و عقیده است، در آثار خویش مخصوصاً بحقوق سیاسی تکیه دارد... در آن زمان اعتقاد عمومی این بود که اگر مردم از موهبت آزادی و مساوات برخوردار باشند می‌توانند احتیاجات اجتماعی و اقتصادی خود را نیز در اثر ابتکار و آزادی انفرادی تامین کنند... ولی پیشرفت علوم و فنون جدید مسیر زندگی و طرز کار را کاملاً تغییر داد... متفکرین جامعه بشری دریافتند که حصول استقلال سیاسی برای مردمیکه در مضیقه شدید اقتصادی بسر می‌برند مفهوم واقعی ندارد.^۸

۷- همانجا، فصل هشتم.

۶- همانجا، فصل هفتم.

۸- مأموریت برای وطنم، ص. ۳۳۵.

شاه می‌گوید که تفسیرش از شرایط ضروری برای دموکراسی همان است که پدر فقیدش داشت. یعنی مجلس را تحت الشعاع موقعیت خود قرار دهد، نفوذ روحانیون را کاهش دهد، یک بوروکراسی متمرکز را بوجود آورد و به این شکل به ریشه گرفتن دموکراسی یاری رساند. همچنین می‌گوید تابع بودن امور سیاسی به امور اقتصادی به خاطر عقب‌ماندگی کلی کشور است. از یک سو مردم بیسوادند و دموکراسی را که یک اندیشه جدید اجتماعی است نمی‌فهمند. از سوی دیگر در فرهنگ سنتی ایران، با این که به حقوق فردی احترام گذاشته می‌شود، اما سنت‌های مناسب برای ایجاد و رشد احزاب وجود ندارد. یک جا می‌نویسد:

«تامین احتیاجات اقتصادی همیشه با ثبات سیاسی ملازم نیست. چنانکه بعضی اجتماعات که اقتصاد آنها متوقف مانده و توسعه نیافته، مانند جزائر اقیانوس آرام، از لحاظ ثبات سیاسی از آنها نیکتر در مرحله توسعه اقتصادی هستند، پیشترند. برعکس بعضی از کشورهای خاورمیانه، که در سالهای اخیر از نظر اقتصادی به پیشرفت‌های شایان نائل شده‌اند از لحاظ سیاسی دچار مشکلات فراوانند و برنامه سیاسی آنها با برنامه توسعه اقتصادی آنها قابل مقایسه نیست. نتیجه‌ای که از این درس گرفته می‌شود آنست که برنامه تحولات و تکامل سیاسی باید با برنامه توسعه اقتصادی هم‌آهنگ باشد و در غیر اینصورت ملتها دچار دشواریهای خطرناک خواهند گشت.

ولی کمی جلوتر می‌افزاید: «نظر من درباره دموکراسی مکمل سنخ فکر او (رضاشاه) در این باب است: ... امروز می‌توانم بیش از وی در استقرار روش دموکراسی و حکومت انتخابی در کشور تاکید کنم و در اشاعه علوم و فنون جدید و اختراعات ناشی از آن اقدام نمایم. زیرا علوم و فنون نوین راههای تازه‌ای را برای کمک بمردم عادی پیش ما باز کرده و مردم را به بهره‌برداری از امکانات تازه متمایل ساخته است.»^۹

به مفهوم دقیقتر تلویحاً اشاره دارد که باید مشارکت مردم را در امور سیاسی تا دست‌یابی به توسعه اقتصادی به تعویق انداخت. با چنین دیدگاهی می‌توان تحولات حکومت شاه را آسانتر تفسیر کرد. می‌توان منطق ضرورت تحکیم قدرت سیاسی شاه را دریافت. شاه در ظاهر به قانون اساسی مشروطه سلطنتی (که سلطنت را در چارچوب قانون محصور می‌کرد) وفادار بود. اما عملاً قدرت سیاسی‌اش را توسعه می‌داد. شاه بر نقش تعیین‌کننده خود در امور اجرایی تاکید داشت. حاضر نبود مجلس و حتی هیئت دولت را در تعیین خط مشی امور داخلی، مسائل اقتصادی و سیاست خارجی نقش اساسی بدهد. مشارکت عوام را در امور سیاسی ضروری نمی‌دانست. نهادهای سیاسی مملکت را بیش از پیش در اختیار خود درمی‌آورد. بر تمام امور حق و تو را اعمال می‌کرد. در واقع ماهیت، جهت و سرعت سیاست کشور را شخصاً تعیین می‌کرد.

این طرز تفکر به خصوص در نظری که شاه در مورد احزاب سیاسی بیان می‌کند محسوس است. می‌گوید که از سال ۱۳۳۶ شکوفایی نظام دو حزبی را تشویق کرده است. نظامی که اصول و فروعش را خود و مشاورینش تعیین کرده‌اند. اما می‌افزاید: این که شخص شاه تنظیم‌کننده برنامه دو حزبی است ضرورتاً به این معنا نیست که این نظام غیردمکراتیک است چرا که اعضای حزب می‌توانند رهبری و شیوه سازماندهی آن را تغییر دهند. واقعیت چیز دیگری بود. تشکیلات شبکه دولتی حزب ملیون و حزب مردم در دست‌یابی به یک پایگاه مردمی و توسعه تشکیلاتی ناتوان ماندند. فرمانبرداری مطلق از شخص شاه از علل شکستشان بود. با افزایش قدرت شاه و تسلط روزافزونش بر اوضاع مملکت - که در دهه ۱۳۴۰ چشم‌گیرتر بود - حتی نظام دو حزبی را تعطیل کرد. اقدام به برقراری نظام تک حزبی نمود. تجربه‌ای که به اندازه تجربه دو حزبی نافرجام ماند.

از نظر سیاسی، شاه در کتاب مأموریت برای وطنم به دو نوع مباحث استناد می‌کند: یکی در تایید قانون اساسی و دیگری در تایید حکومت دمکراتیک. البته باید ببینیم منظورش از قانون اساسی و حکومت

دمکراتیک چیست و چگونه آنها را تفسیر می‌کند؟ شاید عجیب‌ترین نمونه آنجاست که به اوضاع داخلی آمریکا در دهه ۱۹۵۰ میلادی و فعالیت رئیس سازمان اطلاعات آمریکا (سیا) جوزف مکاریتی اشاره می‌کند. می‌گوید اندیشه مکاریتی جوهر تفکر دمکراتیک آمریکایی است. می‌دانیم مکاریتی مبتکر طرح دستگیری «کمونیست‌ها و ناراضی‌ها» در آمریکا بود. محاکماتی جنجالی به نام «وحشت سرخ» به راه انداخت، ناسیونالیسم افراطی آمریکایی را اوج داد و سنت بردباری سیاسی انگلوساکسون را لگدمال کرد. آن هنگام آمریکا، هم دولت و هم مردم، در مقابله با اردوی بین‌الملل کمونیسم بیمناک بودند. مکاریتی این وحشت را دستمایه قرار داد و صدها نفر را به اتهامات مختلف دستگیر و راهی زندان کرد. شاه فکر مکاریتی را جوهر اندیشه دمکراتیک آمریکا معرفی می‌کند.

نهضت مقاومت ملی

به دنبال کودتای ۲۸ مرداد موضع بازرگان نسبت به مسائل سیاسی تغییر محسوس کرد. به نظر می‌رسد که یک سال قبل از سقوط دولت دکتر مصدق، بازرگان تا حدودی در حوزه فعالیت سیاسی ملاحظه‌کاری می‌کرد. از یک سو (با این که مصدق شخصاً وی را به ریاست هیئت مدیره موقت شرکت نفت منصوب کرده بود) پس از اختلاف نظر با حسین مکی از پست خود استعفاء داده بود. به گفته بازرگان روش غیرحرفه‌ای مکی و دخالت‌های شخصی در امور شرکت نفت دلیل استعفاء بود. از سوی دیگر وقتی به تهران بازگشت پیشنهاد تنی چند از اعضای انجمن اسلامی و گروه سوسیالیست‌های خداپرست را برای ایجاد یک حزب اسلامی رد کرد.^{۱۰} سپس مقاله «بازی جوانان با سیاست» را نوشت. در آن از دانشجویان خواست که قبل از دخالت در امور سیاسی به درس و مشق بپردازند. این وقایع را شاید بتوان به این معنا تفسیر کرد که بازرگان در سال

آخر حکومت دکتر مصدق موضع ملاحظه کارتری داشت. البته نمیتوان بازرگان را از گروه محافظه کاران مذهبی و یا سنتی دانست که با نهضت ملی مخالفت و حتی موضع هیئت حاکمه را علیه نهضت تأیید کردند. اما نمی توان نادیده گرفت که در سال آخر حکومت دکتر مصدق، بازرگان ظاهراً نوعی ملاحظه کاری سیاسی از خود نشان داد. با این حال پس از کودتای مرداد، بازرگان از اولین افرادی بود که فعالانه وارد صحنه سیاسی شد. در مورد این تغییر موضع نوشت:

من همیشه طرفدار و مبلغ این فکر بودم که هر وقت در مملکت نانوا نانش را خوب پخت، زارع گندم و محصول خوب و فراوان بیرون آورد، معلم، معلم خوب بود شاگرد درس حسابی خواند، وزیر کار وزارتش را با درستی و صلاحیت انجام داد، وکیل و روزنامه نویس و سیاستمداران هم در کار سیاست متمرکز و متبحر شدند، مملکت درست می شود. بنابراین وظیفه ملی و سیاسی هر کس این است که کار مربوط بخود را با حداکثر علاقه و جدیت انجام دهد. حالا هم به این حرفها معتقدم و هر مملکتی باید اینجور باشد. نباید یک آدمی مثل من و تو ظهر که بخانه برمیگردیم پیرسیم نان را از کدام دکان و گوشت را از کدام قصاب خریده اند و آشپز چطور طبخش را کرده است. اما یکوقت است که از تو سلب اطمینان می شود و می بینی نانی که کلفت از نانوامی خورد در آن از هر کثافتی وجود دارد، گوشت قصاب بعوض گوسفند، مردار سگ است، و کلفت خانه اثاثیه را می دزدد و می برد. در این صورت چه خواهی کرد؟ جز آن که خودت در خانه تنور بزنی، لباسهایت را خانمت بشوید، ناهار به یک نیمرو اکتفا کرده خود آدم آن را بپزد و قس علیهذا... البته خیلی وضع بد و غلطی است اما آن روزی که مسئولین و متصدیان به وظیفه خود عمل نکردند و بلکه خلاف آن را انجام دادند و دزد و خائن بودند، همه کس مجبور است همه کاره بشود. استاد دانشگاه هم به داد و فریاد سیاسی پردازد. جناب دادستان

محترم، اگر بنده و این آقایان وارد فعالیت سیاسی شده‌ایم به این دلیل بوده است.^{۱۱}

این موضع جدید و فعال بازرگان در میان صفوف پایین‌تر نهضت ملی محبوبیت بیشتری داشت و به نظر می‌رسد با دستگیری اعضای برجسته‌تر نهضت ملی، ابتکار عمل بدست صفوف پایین‌تر نهضت افتاد. در میان همین‌ها بود که «نهضت مقاومت ملی» پا گرفت. برخی از کارشناسان، تحقیقاتی در مورد تاریخچه «نهضت مقاومت ملی» انجام داده‌اند و ما از تکرار این مباحث خودداری می‌کنیم.^{۱۲} در اینجا کافی است که فقط به نحوه سازماندهی و فعالیت آن اشاره کوتاهی کنیم و سپس به محتوای فکری آن بپردازیم.

سازمان نهضت مقاومت ملی و شیوه فعالیت این سازمان بیانگر این نکته مهم است که نهضت مقاومت هرگز نتوانست موقعیت ثابتی پیدا کند. اما در عین حال باید مد نظر داشت که اهمیت نهضت مقاومت ملی در وسعت سازمان و یا شیوه فعالیت نبود بلکه به خاطر موضع سیاسی آن است. به عبارت دیگر در حالی که اکثریت قریب به اتفاق رجال سنتی مملکت، چه رجال بوروکرات، چه زمینداران و چه رهبران مذهبی صریحاً یا تلویحاً از کودتای ۲۸ مرداد حمایت کردند و در میان نیروهای مخالف دولت، حزب توده موضع منفعلی پیش گرفت و می‌رفت تا بزودی فلج شود، تنها فعالینی که باقی ماندند و امکان مانور محدود داشتند از نهضت ملی بودند. این فعالین در «نهضت مقاومت ملی» گرد آمدند و کارشان را از آنجا پایه گذاشتند. بیشترشان نمایندگان سازمان‌های وابسته به جبهه ملی و یا فعالین مستقل بودند. از میانشان می‌توان اشاره کرد به: حزب مردم ایران به رهبری دکتر محمد نخبش، نیروی سوم به رهبری دکتر محمد خنجی، حزب ایران به رهبری الهیار صالح و حزب ملت ایران به رهبری داریوش فروهر.

۱۱- بازرگان، مدافعات، ص ۱۶۱.

۱۲- از جمله رجوع کنید به کتابهای هوشنگ شهابی و غلامرضا نجاتی.

(احزاب ایران و ملت ایران در سال ۱۳۳۴ از نهضت مقاومت خارج شدند.)

فعالیت نهضت مقاومت ملی بیشتر از چند سال به درازا نکشید. رهبران نهضت توانستند یک شبکه نیمه مخفی به وجود آورند و تعدادی تظاهرات خیابانی سازمان دادند. خواهان آزادی انتخابات بودند و با توافقنامه جدید نفت مخالفت داشتند. تظاهراتشان یکی علیه کودتا، یکی پس از محاکمه مصدق، یکی هنگام مسافرت معاون رئیس‌جمهور امریکا ریچارد نیکسون (۱۳۳۲) به تهران و یکی در مخالفت با محدودیت‌های انتخابات مجلس ۱۸ بود.^{۱۳} شاید منظم‌ترین و مستمرترین فعالیت نهضت مقاومت ملی انتشار نشریات اجتماعی و سیاسی بود. از جمله راه مصدق، مکتب مصدق، نهضت مصدق و حاشیه بی‌حاشیه. از آخرین فعالیت‌های نهضت مقاومت ملی انتشار نامه‌ای بود در انتقاد به پیامدهای قرارداد جدید نفت.

اسناد باقی مانده از نهضت مقاومت ملی حاکی از آن است که بنیانگذاران نهضت ارزیابی واقعی از توان سیاسی خود نداشتند. در اولین طرح سازماندهی پیشنهاد می‌کنند یک کمیته مرکزی رهبری تشکیل شود و مسئول تعیین کمیته اجرایی و ۱۳ نهاد اجرایی و منطقه‌ای باشد. نه تنها این شکل سازمانی هرگز به مرحله اجرا گذاشته نشد که سازمان بسیار کوچکتری از آن هم شکل نگرفت. سیاست بنیانگذاران نشان می‌دهد نظرشان بنا بر تامین منافع صنفی نهادهای مختلف اجتماعی بود. بر همین اساس ۱۵ عضو اول خود را از نمایندگان مجلس شورا، کارمندان دولت، اساتید دانشگاهی، اصناف بازار، روحانیون و البته کادرهای احزاب انتخاب کردند. اما اختلاف درباره سیاست و تشکیلات به زودی بروز کرد و اجازه نداد که حتی این گروه ۱۵ نفری فعالیت منظم داشته باشد.

۱۳- گزارش سه ساله پلنوم نهضت مقاومت ملی، تیر ماه ۱۳۳۵ در صفحاتی از تاریخ معاصر ایران: اسناد نهضت مقاومت ملی ایران، جلد ۵، (نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۳، تهران). صص ۲۵۴ تا ۲۹۳.

اعضای شورای مرکزی به ۸ نفر تقلیل یافت و کارها به سختی افتاد. صفوف پایین‌تر نهضت مقاومت ملی اراده سیاسی بیشتری نشان دادند و نقششان در سازماندهی و پیشبرد اهداف چشمگیرتر بود. اما شرایط فعالیت سخت شد و روحیه مبارزه‌طلبی و همکاری سیر قهقرائی داشت. سرانجام با کم شدن نیروهای سیاسی، نهضت مقاومت ملی با مشکلات اساسی روبرو گردید. کار به جایی رسید که برای پخش یک اعلامیه (در اعتراض به محدودیت آزادی انتخابات مجلس ۱۸) مجبور شدند دو تن از اعضای رهبری (مهدی بازرگان و شاپور بختیار) را به این کار گمارند. یک تاکسی اجاره کردند تا در خیابانهای شهر براند و آنها اعلامیه‌ها را پنهانی از پنجره اتومبیل پخش کنند.^{۱۴}

بازرگان هنگام کودتای ۲۸ مرداد در سازمان آب تهران مشغول کار بود. چند روزی از کودتا نگذشته بود که فعالانه وارد صحنه شد و در نقش یکی از اعضای موثر رهبری نهضت مقاومت ملی به سازماندهی پرداخت. فکر تشکیل نهضت مقاومت ملی از یکی از فعالین جبهه ملی و از بازاریان تهران، عباس رادینا بود. بازرگان مسئولیت دبیری شورای مرکزی و مسئولیت سازماندهی امور را به عهده گرفت.^{۱۵} به خاطر همین فعالیت‌ها در سال ۱۳۳۴ بازداشت شد. پس از پنج ماه و با آغاز سال تحصیلی دانشگاه آزادش کردند. فشار دولت از شور شرکت در نهضت مقاومت ملی نکاست. دور دوم دستگیری در سال ۱۳۳۶ بود. این بار همراه برخی دیگر از رهبران هشت ماه در زندان بود. دستگیری کادرهای اصلی و فشار سازمان امنیت زمینه فروپاشی نهضت مقاومت ملی را فراهم کرد.

برای بررسی و شناخت اندیشه سیاسی نهضت مقاومت ملی، به نشریات نهضت، از جمله نشریه راه مصدق، اعلامیه‌های رسمی، اسناد مذاکرات، اسناد دیدارهای رسمی، تحلیل‌ها، نامه‌ها و رهنمودهای

14- Chehabi, *Iranian Politics and Religious Modernism*, Chap. 3.

۱۵- بازرگان، مصاحبه، تهران، ۱۳۶۸، و حسن نزیه، مصاحبه، لندن، ۱۹۹۱.

آموزشی و بیانیه‌های تشکیلاتی رجوع کرده‌ایم.^{۱۶} متأسفانه در اکثر موارد مشخص نیست بیانیه‌های عمده ایدئولوژیکی و سیاسی را چه کسانی نوشته‌اند. به گفته بازرگان اکثر اسناد رسمی کار محمدرحیم عطایی^{۱۷} و عباس رادینا بود. میر محمد صادق^{۱۸} و محمدعلی خنجی هم در نوشتن مقالات نهضت مقاومت سهیم بودند. با این که بازرگان شخصاً در نوشتن بیانیه‌های مهم نهضت مقاومت ملی شرکت نداشت اما موقعیتش به عنوان عضو برجسته شورای مرکزی به این معنا بود که مواضع نهضت به طور کلی منعکس کننده مواضع او نیز بود.

در ساختار ایدئولوژیکی - سیاسی نهضت مقاومت ملی چند موضوع اصلی و چند موضوع فرعی به چشم می‌خورد. اصلی‌ها عبارتند از اندیشه ضداستعماری ملی، تأکید بر آزادی‌های سیاسی و ضرورت رهبری مقتدر. فرعی‌ها عبارتند از تأکید بر سیاست بی‌طرفی در امور بین‌المللی و ضرورت سازماندهی مقاومت در برابر دولت. موضوع‌هایی که کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند عبارتند از توسل به مذهب برای جلب افکار عمومی، توجه به درگیری‌های طبقاتی، مخالفت با طبقه ملاک و افزایش تولید ملی. در اینجا به چند موضوع اصلی و فرعی اشاره می‌کنیم و آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهیم.

اندیشه ملی

آنچه که تحت عنوان اندیشه «ملی» در آثار ن.م.م. (نهضت مقاومت ملی) آمده در استمرار اندیشه‌ای است که در جبهه ملی و رهبری دکتر مصدق وجود داشت. اجمالاً این اندیشه بر این فرض بنا شده که:

۱۶- مراجعه کنید به صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، انتشار نهضت آزادی ایران.
 ۱۷- محمدرحیم عطایی (۵۶-۱۳۰۶) از اقوام نزدیک بازرگان، فارغ‌التحصیل رشته حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، از فعالین حزب ایران تا سال ۱۳۲۵، و عضو نهضت مقاومت ملی و نهضت آزادی ایران بود. رجوع کنید به پیام مجاهد، خارج از کشور، سپتامبر ۱۹۷۷.

۱۸- سردیر نشریه راه مصدق بود. به گفته حسن نزیه در مصاحبه لندن، ۱۹۹۱.